

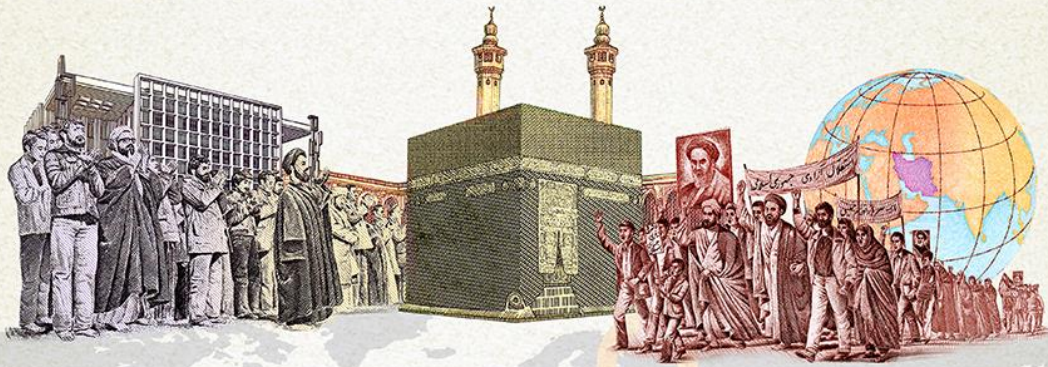
نشست دوم

نشست:

جایگاه دولت‌مرد در نظریه اجتماعی

"استیلا، بازار، امت"

تاملی در نسبت دولت‌سازی و جامعه‌پردازی در فرآیند پنج مرحله‌ای انقلاب اسلامی



سخنران: حجت‌الاسلام والمسلمین حسین مهدی زاده

موسسه فرهنگ و تمدن توحیدی (فتوت)

فرهنگ و تمدن توحیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه محتوای نشست دوم جایگاه دولتمرد در نظریه اجتماعی "استیلا، بازار، امت"

حجت الاسلام حسین مهدی زاده

۲۳ تیر ۱۴۰۱

طبیعت و صنعت در بیان خواجه نصیرالدین طوسی به چه معناست؟^۱

در تاریخ فرهنگ اسلامی، حکمت عملی از دو ساحت اخلاق و سیاست تشکیل می شده است. به این معنا که از یک سو انسان باید به تهذیب صفات و اخلاقیات خود مبادرت ورزد و از سوی دیگر سادات و بزرگان و عقول جامعه نیز باید این سازمان اجتماعی را به نظم در بیاورند. وقتی به حکمت عملی در دنیای باستان تا دوره اسلامی نگاه می کنیم، این رویه، رویه غالب و خط اصلی حکمت عملی بوده است.

در دانش سیاست، از قدیم تا به امروز خیلی رایج است که بحث از طبقات انسانی در جامعه شروع شود. شروع معتبر و دارای مناسبت هم هست. ارسطو جامعه را به فرمانبردار و فرمانپذیر تقسیم می کند و می پذیرد که بخشی از جامعه بصورت «طبیعی» بنده هستند و بندگان هم «افزار جاندار» هستند. البته بعضی ها هم از طریق قانون بنده و برده می شوند که ممکن است آن را قبول نداشته باشیم یا نه

در دنیای قدیم کم هستند کسانی که ایده ای غیر از این را رفته باشند. حتی در سنت اسلامی، کسی مثل فارابی نیز همین طبقات را در جامعه پذیرفته است و هم در «سیاسة المدینه» و هم در «مجموع فی السیاسة» همین مسیر را قبول کرده است اما بنده بودن بعضی از انسانها برای بعضی دیگر را قبول نکرده و طبقات فرمانبردار و فرمانپذیر را بوسیله عقول عشره توضیح داده است.

در این میان اما یک مسیر شیعی متفاوت، از زمان قدرت گرفتن شیعیان در آل بویه شروع شد که بلوغ آن را حدوداً ۳ قرن بعد در آثار مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی می بینیم. شیعیان که وقتی در عصر آل بویه به قدرت دست پیدا می کنند، با این سوال مواجه می شوند که آیا اختلاف آنها با عامه اسلام در چه بوده است و چه تفاوتی بین قدرت ورزی آنها و جریان خلافت اسلامی وجود دارد؟

ابن مسکویه طبیعت تالف و انس را در رابطه محبت اجتماعی می جوید و شریعت را صنعتی در پی آن. اما اساساً ابن مسکویه کتاب اخلاق نوشته است، نه سیاست، لذا پرداخت او به این مساله حاشیه ای است.

^۱ پیش از خواندن خلاصه نشست، لازم است خواننده محترم ابتدا با دو مفهوم طبیعت و صنعت در بیان جناب خواجه نصیرالدین طوسی آشنا شود. متن نگاشته شده ذیل این تیتراژ، توسط حجت الاسلام حسین مهدی زاده به رشته تحریر درآمده است.

اما خواجه نصیرالدین طوسی، حدود سه قرن بعد و هنگامی که در قلاع اسماعیلی - به احتمال قوی به جبر و زور - زندگی میکرد، به خواسته حاکم اسماعیلی، این نخستین اثر فارسی در حکمت عملی را بنوشت. او برای نوشتن کتابش، شرح تهذیب الاخلاق ابن مسکویه را برگزید و فصل سیاست را خود به آن افزود.

خواجه در این کتاب مسیری متفاوت برای حکمت عملی برگزید. یعنی نه از طبقات انسانی بلکه با پذیرش حقیقی بودن جامعه، ابتدا برای جامعه یک «طبیعت» و یک «صناعت» تعریف کرد به این صورت که ریشه تألف و همزیستی اجتماعی طبیعت جامعه ریشه است و طبیعت جامعه جایی است که انسانها بدون نیاز به عامل بیرونی، زندگی اجتماعی را می پذیرند و کنش اجتماعی انجام می دهند. او به دنبال پیدا کردن عاملی که بتواند انسانها را بصورت طبیعی و بدون دست بیرونی، به زندگی اجتماعی وادار کند، دنبال یک انگیزه درونی قوی می گردد که به قول علوم اجتماعی امروز «دست نامرئی» جامعه باشد. جالب است که بر خلاف دنیای امروز که تضاد منافع در بازار رقابت اجتماعی را دست نامرئی و طبیعت جامعه می شمارند، خواجه طوسی، محبت را علت تالف طبیعی انسانها معرفی میکند و نه تنها از مسیر بنده و فرمانگذار فاصله می گیرد، بلکه بطور ضمنی در مقابل یک اندیشه مهم و رایج در دنیای معاصر یعنی نظریه اجتماعی بازار و دست نامرئی و طبیعی آن نیز موضعی اتخاذ می کند.

نگارنده خواندن این نظریه مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را به همه اهل اندیشه توصیه می کنم و بر این گمان هستم که اگر بخواهیم به دنبال طرحی برای حکمت عملی اسلامی باشیم، طرح خواجه نصیرالدین طوسی ابعادی موثرتر از ایده فارابی یا خواجه نظام الملک طوسی دارد و رجوع به اندیشه او می تواند اثربخش تر باشد.

دستگاه فقاقت و ساخت طبیعت

ما مدعی هستیم که طرح انبیاء، طرح اخوت و ولایت است اما متأسفانه در گام اول می خواهیم دستگاه قانونی از آن استخراج کنیم. به این معنا که فقاقت ما به گونه ای است که به دنبال تولید صناعت است و نه طبیعت. در این مدل طبیعی است که اولین نیرویی که تولید می کنند، دولتمرد است. ابتدا قوانین را استخراج می کنند سپس قوانین را به دست مجری قانون می دهند. اما با عنایت به نظریه اجتماعی مورد نظر ما باید گفت که تا طبیعت در یک جامعه شکل نگرفته است، صناعت به کار نمی آید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ساخت طبیعت در جامعه آن روز توانستند قیام را در مردم شکل دهند.

آنچه بعد از حضرات معصومین علیهم السلام در فلسفه حکم ایجاد کرده ایم، به لحاظ کلامی مورد خدشه است. بهترین خدشه نیز همان بحث طبیعت و صناعت جناب خواجه نصیرالدین طوسی است.

اگر ساخت طبیعت را مقدم بدانیم، حوزه عمومی مقدم بر حوزه قدرت است. یعنی ولی جامعه با حوزه عمومی باید اقدام به جامعه سازی کند. چنانچه بسیاری از بزرگان ما دهه اول انقلاب و دهه منتهی به انقلاب، وقتی حرف از مردم به میان می آوردند، مردم را در مقابل دستگاه اداره می دیدند.

بنابراین می‌خواهیم جامعه را تا مقیاس نظریه اجتماعی تغییر بدهیم. یعنی فلسفه تاریخش را عوض کرده ایم، رویکرد ایمانی اش را عوض کردیم و همچنین می‌خواهیم نظریه اجتماعی اش را نیز تغییر دهیم. یعنی می‌خواهیم کیفیت روابط انسان‌ها با موجودات عالم و با خداوند را دچار تغییر کنیم. نکته قابل توجه این است که برای این کار، تغییر تا مقیاس قانونی را کافی نمی‌دانیم.

به نظرم می‌توان با دستگاه فقهت موجود هم باب گفتگو را باز کرد و به منابع قرآن و روایات رجوع کرد و همچنین می‌توان گفت که این قسمت یعنی ساخت طبیعت رها شده است.

محرك جامعه؛ ترکیبی از سه نیرو

نکته قابل توجه این است که تاکید بر عشق و ساخت طبیعت به معنای رهاکردن دو نیروی محرك دیگر انسان یعنی ترس و طمع نیست بلکه هر عشقی، ترسی درون خود دارد. انتخاب هر کدام از سه نیروی محرك، به معنای اصل بودن یکی و معنا شدن دو مورد دیگر در نیروی اصل است. اگر عشق به عنوان اصل انتخاب شود، ترس یک معنا دارد و اگر ترس انتخاب شود، عشق نیز معنای دیگری پیدا می‌کند.

اگر قرار باشد علت حرکت جامعه عشق و حُب باشد، دیگر نمی‌توان با دولت که به معنای ضمانت جامعه از طریق مجازات است، به اداره جامعه پرداخت.

اداره از طریق ترس، از هر جهت مردود است

غربی‌ها نیز وقتی از ترس به سمت اداره جامعه از طریق طمع رفتند، متوجه مطلب مذکور شده بودند. کتاب‌های غربی بسیاری وجود دارد که حکمرانی از طریق رنگینگ و طبقه بندی و از طریق تسهیل‌گری را به جای تهدیدها بیان می‌کنند.

به عنوان مثال اکثر مردم نوشابه کوکاکولا و اقل مردم نوشابه زمزم مصرف می‌کنند. علت این است که دستگاه رنگینگی وجود دارد که کوکاکولا را در رنگینگ اول قرار داده است و زمزم بسیار عقب‌تر است. به همین دلیل نوشابه زمزم کمیاب می‌شود و بیشتر مردم نوشابه کوکاکولا خریداری می‌کنند. افرادی هستند که با این حال به دنبال خرید زمزم هستند و علت آن این است که رغبتی در آن‌ها شکل گرفته است که برای رشد ایران، کالای ایرانی بخرند. آیا خرید کوکاکولا حرام اعلام شده است؟ خیر؛ اگر حرام اعلام شود، بازگشت به مدل قبلی یعنی مدل استیلاست.

بنابراین غربی‌ها نیز وقتی نظریه اجتماعی خود را از استیلا به جامعه بازار تغییر دادند، به تناسب تغییری که ایجاد کرده بودند معنی حکمرانی را نیز تغییر دادند. به همین دلیل است که دانشکده‌های حکمرانی از تعبیر

حکمران تسهیل‌گر استفاده می‌کنند. این حکمران، حکمران جامعه بازار است. بنابراین موفق شدند متناسب با علت حرکت، مدل حکمرانی متناسب با آن را ارائه دهند. ابزار تسهیل‌گری، رنکینگ است. به عنوان مثال در قانون پتنت گفته می‌شود که اگر کسی که از این قانون تخطی کرده است را معرفی کنید، فلان درصد از جریمه دریافت شده را به شخص معرفی‌کننده می‌دهیم. این یعنی حکمرانی از طریق طمع. حکمران در این نظام عده‌ای که از جنس بازار و بالای هرم هستند و بازار ذیل آن‌هاست، می‌باشند. این عده، سیاست‌مدار را نیز خریده‌اند. به این معنا که از افراد سیاست‌مدار در قبال دریافت چیزی، به آن‌ها اجازه حضور در عرصه سیاست را می‌دهند. بازار بسیار پیچیده‌تر از قانون‌گذاری است بلکه افرادی از جنس بازار در لحظه برای آن تصمیم می‌گیرند. این عده راکفلرها و روچیلدها هستند که دولتمردشان هم برخلاف تصور برخی که ترامپ و بایدن را دلتمرد آن‌ها می‌دانند، زاکربرگ، بیل‌گیتس، ایلان‌ماسک و از این قبیل افراد هستند.

ساخت جامعه از طریق ساخت انسان حماسه

یک کوه را در نظر بگیرید که کوهپایه، دامنه و قله‌ای دارد. در نظامی که قرار است انسان‌ها بر اساس خواست خود حرکت کنند، هرچند بخواهد بعد از آن با روش فرویدی ذهن افراد را کنترل کند، باید فردی را در قله قرار بدهند که مردم به سمت او کشیده شوند. اسم این قله را **انسان حماسه** می‌گذارم. عده‌ای هستند که می‌گویند ما نه اهل قله هستیم و نه اهل دامنه. فقط انتخاب می‌کنیم که در کوهپایه کدام کوه زندگی کنیم. افرادی نیز هستند که در راه زندگی می‌کنند و برای هرچه بیشتر شبیه به انسان حماسه شدن، تلاش می‌کنند.

انسان در قله **فرد پیشرو**، انسان در دامنه **فرد رهرو** و انسان در کوهپایه **فرد پیرو** نامیده می‌شود. یک تمدن تا وقتی زنده است که انسان حماسه جدیدی داشته باشد. اگر انسان حماسه جدید نداشته باشد، آغاز افول آن تمدن است.

انسان‌های در دامنه مدام در حال تسهیل کردن شرایط برای انسان‌های دیگر هستند تا دیگران نیز طی طریق به سمت قله را راحت‌تر انجام دهند.

در نظام ارزشی نیز انسان‌های حماسه هستند که چیزی را تبدیل به ارزش می‌کنند و انسان‌های رهرو آن ارزش‌ها را به ارزش اخلاقی تبدیل می‌کنند.

البته افرادی نیز هستند که در دره بین دو کوه زندگی می‌کنند. یعنی در بعضی موارد، به صورت انسان رهرو ایلان‌ماسک رفتار می‌کنند و در بعضی موارد رنگ و بوی حاج‌قاسم به خود می‌گیرند. برخی از مذهبی‌های ما اینگونه هستند. **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ**

(طه/۱۳۱). به نظرم این آیات است که باید در فقه حکومتی مورد توجه باشد و این آیات است که طبیعت‌ساز هستند.

ابتدا باید انسان حماسه خود را پیدا کنیم، قله خود را مشخص کنیم سپس به مطالعه غرب و یونان و به طور کل مطالعه‌ی غیر بپردازیم. حوزه علمیه امروز ما در برخی موضوعات کاری نکرده است که حالا مطالعه غرب را شروع کرده است.

انسان هایی که در دره بین دو کوه زندگی می کنند، دو قطبی هستند که همان "مانیک دپرسیو" روانشناسی است. افرادی که در حال حاضر از کار در حال انجامشان راضی هستند اما یک روز بعد، از اینکه آن کار را انجام داده است ناراضی است. حدود ۵۰ درصد مردم جهان دچار این بیماری هستند که بسیار خطرناک است چون یکی از اولین بروزاتش، دیوانگی جنسی است. یعنی در زمان رضایت از زندگی، به طرز وحشیانه ای رابطه جنسی برقرار می کند.

در نهایت، دولتمرد در نظام بازار و نظام عشق، کارمند نظام دیوان‌سالاری نیست. گرچه در نظام استیلا نیز نامش دولتمرد نیست، بلکه به عنوان مثال در کتاب سیاست ارسطو، دولتمرد یعنی انسان شریف و ارباب نه مباشر. افراد رهرو، آنچه انسان حماسه خلق می کند را تبدیل به طبیعت می کنند.

تحریک اراده از طریق طمع و رغبت

در جامعه بازار، علت حرکت مردم رهرو به سمت قله، آه حسرتی است که نسبت به انسان حماسه می کشند. فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (قصص/۷۹).

همینطور در طرف حق و در نظام عشق نیز دولتمرد، انسان حماسه است و حرکت مردم به سمت انسان حماسه نیز، آه حسرتی است که نسبت به جایگاه او دارند. عبارت "یا لیتنا کنا معک" که ما می گوییم، به همین معناست. بنابراین در هر دو جبهه آنچه انسان های رهرو را به سمت قله به حرکت می‌اندازد، این طمع و رغبت نسبت به قله است. در اینجا باید گفت که با توجه به انسانیت انسان، نظریه استیلا از اساس غلط است.

نظریه اجتماعی عشق، نه استیلا و نه فاعلیت مطلق

بنابراین نظریه سنتی ها که ولایت را به تسلیم محض برمی‌گردانند، غلط است. چون انسان شیء نیست که آیین نامه بیاید سپس به آن عمل کند. این تحلیل که ما یک رساله می نویسیم و مردم به آن عمل می کنند، غلط است. این تحلیل انسان را به یک شیء مکانیکی تقلیل داده است.

انسان مدرن نیز خودش را خداگونه تصور کرده است و می گوید من فاعل مطلق هستم و آینده و امروز را من خلق می کنم. در حالی که این تصور از انسان نیز اشتباه است. چون ما در درون خود "یا ایها الانسان انتم الفقرا" را به خوبی درمی یابیم.

اما آنچه در نظام عشق بیان می شود این است که انسان یک موجود مختاری است که می خواهد به سمت مطلوبی رشد پیدا کند و آن کسی که در قله است به جهت رشد من است که با من ارتباط برقرار می کند. این همان من علوی شهید مطهری و خَیْطِ نبوت و ولایت آیت الله شاه آبادی و انگیزه های درونی شهید صدر است. انسان حماسه در نظام عشق، اولیاء الهی هستند.

بنابراین ساخت دولت مقدم بر ساخت جامعه است. چون ابتدا باید دولتمرد که همان انسان حماسه است در قله بنشیند تا بتوان جامعه را به سمت صلاح که همان قله است، هدایت کرد.

قدرت در خدمت

در نظام عشق نیز قدرت تولید می شود اما قدرت صرف خود نمی شود بلکه صرف افراد پایین دست می شود. همیشه شخص ولی، هرچه دارد را به افراد پایین تر از خود می دهد. پس صرف قدرت، امر نامبارکی نیست بلکه نسبت به محل مصرف آن می تواند خوب یا بد باشد. در ولایت فقیه نیز به همین صورت است. ولی فقیه قدرت دارد اما قصد استیلا ندارد و می خواهد ولاء کند. شفاعت، فعل مدام انسان بالا به پایین است نه یک فعل اختصاصی روز قیامت. این رابطه، رابطه بهینه هستی است که خداوند در عالم درست کرده است. این رابطه، رابطه اشفاق است.

پیشنهاد ساختار برای کشور

با پیشنهاد این ساختار می خواهیم به این مطلب اشاره کنم که می توان نظام عشق را در ساختارسازی کشور وارد کرد.

در جامعه بازار سازمان برنامه ریز وجود دارد. سازمان های برنامه ریز نهادها را با اقتصاد کلان، با فرم های سیاست گذاری و برنامه ریزی کلان، تنظیم کلان می کنند. به عنوان مثال سازمان برنامه در کشور ما سه نهاد را می شناسد. نهاد خصوصی، نهاد عمومی و نهاد دولتی. نهاد خصوصی یعنی نهادی که چیزی عرضه می کند و جامعه از آن خرید می کنند. همان بنگاه خرد یا شرکت.

نهاد عمومی نهادی است که قصد عرضه به مردم را دارد اما نمی تواند به بخش خصوصی واگذار کند. چون راهش را نمی دانیم که با انگیزه خصوصی تولید کنم اما در آن احتکار و انحصار رخ ندهد. مثل حمایت از بینوایان. بنابراین نهادی ایجاد شود برای خدمت به بینوایان. مانند بهزیستی دولتی. البته نظام سرمایه داری بعضی از کالاهای عمومی را خصوصی می کند. مثل اینکه نهاد عمومی صدقه را جمع می کند و بیمه را راه اندازی می کند. بیمه باید

هزینه بهزیستی و حقوق بازنشستگان را بدهد. اما به هر حال یک سری نهادهای عمومی مثل بخش درمان و آموزش وجود دارند که اگر به بخش خصوصی واگذار شود مشکلاتی مانند گران تر شدن را به دنبال خواهد داشت. نهاد دولتی نیز نهادی است که کار آن فقط تنظیم‌گری است. نهادی که در ۱۰-۱۵ سال اخیر، پلتفرم نام گرفته است. در جامعه، عرضه‌کننده و تقاضاکننده وجود دارد. نهاد دولتی خطی بین این دو گروه ایجاد می‌کند تا این ارتباط، بازار بماند و به نابازار تبدیل نشود.

سازمان برنامه، این سه نهاد را تنظیم می‌کند. بخش بهینه در نظام بازار، بخش خصوصی است. سلول اجتماعی مدرن، بنگاه و شرکت است و نهاد عمومی و نهاد دولتی در خدمت آن هستند و انسان حماسه آن نیز، انسان خصوصی است.

حال باید پرسید که آیا مشکل ما این است که اگر بخش عمومی را از جلو دست حزب الهی‌ها برداریم، برای بخش عمومی مشکل ایجاد می‌کنند؟! پاسخ منفی است. سوال بعدی این است که پس چرا نهاد عمومی ایجاد می‌کنیم؟ همچنین باید پرسید که مگر جامعه ما جامعه بازار است که دانش دستگاه تنظیم‌گری بازار را به عنوان نهاد، تدریس می‌کنیم که این کار را انجام دهند؟! چرا خود نظام ما از طرفی نابازارها را تولید می‌کند و از طرف دیگر نابازار بودنشان را قبول ندارد. از طرفی در اربعین و محرم و جاهای دیگر انسان نابازار تولید می‌کنیم و از طرف دیگر دولت گام دومی مان بر سر این افراد نابازار می‌زند. این ناهماهنگی مطلق است بین دستگاه انسان‌سازی، شرافت‌دهی و منصب‌دهی طبیعی با دستگاهی که جامعه را نهادسازی می‌کند. به همین دلیل است که انسان‌های خوبمان را نمی‌توانیم در سیستم بفرستیم. چون سیستم در حال ارائه خدمات به انسان بازار است. من به دنبال نهادی هستم که در جامعه‌ای که همه به دنبال خودخواهی هستند، مردم بدون اجبار از خودخواهی دست بکشند و به سمت اشفاق و اخوت بروند. نهادی که در آن خودخواهی-دیگرخواهی است.

خانواده

خانواده اولین نهادی است که به صورت خونی و بدون علتی خاص، افراد درون آن وقتی از خود می‌گذرند، خوشحال می‌شوند. باید این نهاد را به نهاد مولد تبدیل کرد یعنی مشاغل خانوادگی شکل بگیرد که بخشی از دانش می‌تواند ناظر به بخش خانوادگی باشد. چه لزومی دارد ماست به صورت انبوه در آمل تولید شود و مردم در خوزستان از آن مصرف کنند؟! در همین زمینه کتاب واره مرتضی فرهادی را بخوانید. چه بسیار می‌توان نهاد اجتماعی و تکنولوژی اجتماعی و فنی ایجاد کرد.

باید این نکته را نیز توجه کرد که وقتی صحبت از مشاغل خانوادگی می‌شود، فقط منظور رب گوجه و رب انار نیست بلکه می‌توان مشاغل خانوادگی در یک صنعت مثل تولید لوزام خانگی یا تولید شکلات داشت.

در روانشناسی رشد می گویند ۶ سال اول نباید بچه ها به مدرسه بروند و باید در خانواده آموزش ببینند. اما دقیقا در قوانین ما عکس آن است یعنی دقیقا همین ۶ سال آموزش اجباری است. اگر این نهاد یعنی نهاد خانواده، به صورت مدنظر شکل بگیرد، به میزان زیادی اقتصاد تهاتری، اقتصاد هدیه و روابط نابازار می تواند شکل بگیرد.

هیئت

رابطه در این نهاد، محبت است اما خونی نیست. یعنی یک مرتبه بالاتر از نهاد خانواده است. مسجد قرار بود همین باشد اما نیست. اگر زمانی بتوان مسجد را به این صورت درآورد، مسجد باید مکان همین انسان باشد. چه لزومی دارد که در هیئت فقط مناقب و روضه را بگوییم و بخوانیم؟! چرا وقتی به حضرت علی اصغر سلام الله علیه فکر می شود، به موضوع آب فکر نمی کنیم و موضوعاتی در این خصوص برای مطالعه مشخص نمی کنیم؟! همین مطالعه ها اگر ادامه پیدا کند، می تواند پیش برود و بعد از چند سال تبدیل به تخصص برای بعضی از بچه های هیئت شود. چرا سازمان بعدی که من را به سمت تخصص می برد، نباید هیئت باشد؟! به این صورت است که اهل بیت علیهم السلام و دین، به زندگی اجتماعی ما ارتباط پیدا می کنند. انسانی که در این نهاد شکل می گیرد، انسان وقف است. به این صورت است که بچه هیئتی، می تواند کارمند I & D و مراکز تحقیق و توسعه آستان قدس رضوی شود. چون نهادهای این انسان اند. این انسان ها علم برای مؤمنین تولید می کنند. این انسان، مقیاس در زمینه های مختلف را دچار تغییر می کند. اقتصاد این انسان، صلواتی است. در سربداران و مرعشیه یک بار این اتفاق افتاد. شهید آوینی نیز در کتاب مبانی و توسعه غرب، در یک بخش با عنوان دیکتاتوری پول و اقتصاد صلواتی در همین باب توضیحاتی داده اند.

انسان مجاهد

این انسان از همه بالاتر است. این انسان کارهایی انجام می دهد که مردم انجام نمی دهند. این انسان در نقطه تلاقی حق و باطل کنشگری دارد. این انسان، انسان پاک و دارای نفس مطمئنه است. کسی است که می تواند آیه "لا تمدنّ عینیک" را بین اهل باطل نیز رعایت کند. این انسان، دولتمرد است. کسی است که در مزر بین حق و باطل که مرزهای ایمانی را روی زمین نمی توان کالبد کرد، قرار دارد. این انسان باید در درون خود بتواند خلاف جهت شنا کند تا بتواند برای حق کاری را پیش ببرد. مثل حاج قاسم که در بین مرزهای حق و باطل است تا کاری درون ایران اتفاق بیفتد.

اگر به نهاد خانواده هویت بدهیم، آیا نمی توان با هیئت، نهاد اجتماعی بعدی را ساخت و بعد از آن نیز با انسان مجاهدی که داریم به مرحله بعدی پردازیم؟ یعنی با این نهادها نمی توان فرایند تغییر ساختار را در جمهوری اسلامی ادامه داد؟ به یک معنا می توان گفت: این امکان وجود دارد اما حوصله این میزان خیال پردازی وجود ندارد و خیلی سریع به سراغ بهینه کردن وضع موجود می رویم.

